

تبیین پایایی و گسترش ناتو از منظر رویکرد موازنه تهدید استفن والت

ناصر خورشیدی^۱ - محمد یوسفی جویباری^۲ - فرشید محمدی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱/۲۸

چکیده:

با فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، انتظار طبیعی آن بود که سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به عنوان یک نهاد، جنگ سرد به طور کامل از میان برداشته شود. اما برخلاف سازمان‌ها و نهادهایی نظیر پیمان ورشو، نه تنها ناتو منحل نشد، بلکه خود را برای ایفای وظایف جدید در دوران پس از جنگ سرد و سقوط شوروی آماده ساخت. اینکه چرا با وجود رفع خطر کمونیسم و از دست رفتن فلسفه وجودی، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی با خطر انحلال و فروپاشی مواجه نشد و حتی روند توسعه و گسترش خود را نیز آغاز نمود؟ سؤالی است که نویسندگان مقاله حاضر با روشی تبیینی و با استفاده از رویکرد موازنه تهدید استفن والت به دنبال پاسخگویی بدان خواهند بود. فرضیه نوشتار حاضر بدین صورت می‌باشد: در تصورات رهبران ناتو، هرچند با سقوط اتحاد جماهیر شوروی خطر بزرگ از بین رفته بود، اما قدرتمند شدن مجدد روس‌ها، بی‌ثباتی ناشی از تغییر نظام‌های سیاسی کشورهای سابقاً کمونیست، خطر تروریسم و نیز دولت‌ها و گروه‌های مجهز به سلاح‌های کشتار جمعی از جمله تهدیداتی بودند که قابلیت به چالش کشیدن نظم و امنیت بین‌المللی دنیای پس از جنگ سرد را داشتند.

واژگان کلیدی: پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، تصور

تهدید، موازنه تهدید

^۱ - کارشناسی ارشد، دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران
khorshidi_mb@yahoo.com

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران: نویسنده مسئول
yousefijouybar@iaut.ac.ir

^۳ - کارشناسی ارشد، حقوق بین‌الملل، واحد مراغه، دانشگاه آزاد اسلامی، آذربایجان غربی، ایران
mohammadi_farshid86@yahoo.com

مقدمه:

اعتقاد و باور عمده در سراسر دوران جنگ سرد این بود که کمونیسم بر روی فقر رشد و نمو می‌یابد. لذا اروپای درگیر در دو جنگ جهانی خانمان سوز که متحمل ضرر و زیان‌های قابل توجهی از نظر اقتصادی گردیده بود، برای افتادن به دامان کمونیسم در مقایسه با سایر مناطق جهان بسیار مستعدتر به نظر می‌رسید. به ویژه آنکه اتحاد جماهیر شوروی بعنوان حامی و حامل اصلی این ایدئولوژی نیز تا قلب این قاره پیش تاخته بود. از این رو، این نیاز در میان جوامع اروپای غربی احساس می‌شد که برای مقابله با توسعه طلبی شوروی و نیز ایدئولوژی کمونیسم می‌بایست خود را به یک سیستم دفاع جمعی مجهز سازند. این سد دفاعی که قرار بود جوامع اروپای غربی را حول موضوع مقابله با نفوذ کمونیسم بردهم آورد، معاهده بروکسل نام داشت که توسط کشورهای بریتانیا، فرانسه، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ در اوائل سال ۱۹۴۸ پا به عرصه وجود گذاشت. اعضای پیمان مزبور که توانایی مقابله با اتحاد جماهیر شوروی را در خود نمی‌دیدند، در تابستان ۱۹۴۸ تصمیم به گسترش این پیمان تا آن سوی آتلانتیک را گرفتند. بدین ترتیب با دعوت از کشورهای کانادا و ایالات متحده آمریکا و همچنین دولت‌های ایتالیا، نروژ، دانمارک، پرتغال و سوئد و انجام یک سلسله مذاکرات با کشورهای مزبور، معاهده بروکسل در تاریخ چهارم آوریل ۱۹۴۹ با پیمان آتلانتیک شمالی^۱ ادغام و ناتو به منصفه ظهور رسید.

به تاسی از ماده ۱۰ این اساسنامه که اعضای مؤسس را ملزم به پذیرش اعضای جدید می‌نمود، ناتو برای اولین بار در سال ۱۹۵۲ با پدیده گسترش مواجه شد. در این سال از آن جایی که یونان و ترکیه بیش از سایر کشورهای اروپایی خطر آلوده شدن به ویروس کمونیسم را احساس می‌کردند، به عضویت ناتو درآمدند. ناتو در دومین دور گسترش خود در دوران جنگ سرد در سال ۱۹۵۵ آلمان غربی و در سومین دور گسترش، با قبول درخواست عضویت اسپانیا (۱۹۸۲) تعداد اعضای خود را به شانزده کشور افزایش داد. این همه در واقع به منظور افزایش توان دفاعی ناتو و نیز کاهش آسیب پذیری آن در مقابل نفوذ کمونیسم صورت

^۱ - North Atlantic Treaty Organization

می‌پذیرفت. با تجزیه شوروی و رفع خطر کمونیسم، انتظار طبیعی آن بود که ناتو نیز به مانند سایر نهادهای جنگ سردی از میان برداشته شود. اما این نهاد نظامی نه تنها منحل نشد، بلکه خود را به زودی برای ایفای وظایف و مأموریت‌های جدید در دنیای پس از جنگ سرد و سقوط شوروی آماده ساخت. (کولایی، ۱۳۸۹: ۲۶۰-۲۶۱) در این راستا و جهت مدیریت هرچه بهتر امور، رهبران ناتو پیشنهاد به عضویت گرفتن کشورهای سابق بلوک شرق را مطرح ساختند. بنابراین در سال ۱۹۹۷ در نشست مادرید، سه کشور جمهوری چک، مجارستان و لهستان جهت عضویت در ناتو دعوت شدند و در سال ۱۹۹۹ به عضویت این سازمان نظامی درآمدند. به هر حال این سیاست که طبق ماده ده پیمان صورت می‌پذیرفت در سال‌های بعد از آن نیز ادامه یافت. به گونه‌ای که در نشست سران ناتو در پراگ در سال ۲۰۰۲ از هفت کشور استونی، لتونی، لاتویا، اسلوانی، بلغارستان، رومانی و اسلواکی نیز برای آغاز مذاکرات مربوط به عضویت دعوت به عمل آمد و دو سال بعد از آن نیز یعنی در سال ۲۰۰۴ در نشست استانبول کشورهای مزبور به عضویت ناتو درآمدند. در نشست سران در سال ۲۰۰۸ که در بخارست رومانی برگزار شد، عضویت سه کشور آلبانی، کرواسی و مقدونیه نیز توسط اعضای ناتو مورد بررسی و بحث قرار گرفت که در نهایت اعضاء به اتفاق از دو کشور آلبانی و کرواسی جهت انجام مذاکرات مربوط به عضویت در ناتو دعوت به عمل آوردند. پس از انجام مذاکرات مربوط به عضویت و امضای پروتکل الحاق توسط وزرای امور خارجه آلبانی و کرواسی در نهم جولای ۲۰۰۸ این دو کشور نیز از سوی بیست و شش عضو ناتو مجوز عضویت در این نهاد فرامنطقه-ای را به دست آوردند. (Morelli & et al, 2009) با پیوستن کشورهای آلبانی و کرواسی از ابتدای آوریل ۲۰۰۹ تعداد اعضای ناتو به بیست و هشت عضو افزایش یافت. اینکه چرا با وجود رفع خطر کمونیسم و از دست رفتن فلسفه وجودی، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی با خطر انحلال و فروپاشی مواجه نشد و حتی روند توسعه و گسترش خود را نیز آغاز نمود؟ سؤالی است که نویسندگان مقاله حاضر با روشی تبیینی و با استفاده از نظریه موازنه و تصور تهدید استفن والت به دنبال پاسخگویی بدان خواهند بود. فرضیه نوشتار حاضر بدین صورت می‌باشد: در تصورات رهبران ناتو، هرچند با سقوط اتحاد جماهیر شوروی خطر بزرگ از بین رفته بود، اما قدرتمند شدن مجدد روسها، بی ثباتی ناشی از تغییر نظام‌های سیاسی کشورهای

سابقاً کمونیست، خطر تروریسم و نیز دولت‌ها و گروه‌های مجهز به سلاح‌های کشتار جمعی از جمله تهدیداتی بودند که قابلیت به چالش کشیدن نظم و امنیت بین‌المللی دنیای پس از جنگ سرد را داشتند. بنابراین حفظ نهاد نظامی ناتو برای مقابله با تهدیدات احتمالی تولید شده توسط این چالش‌ها به ضرورتی انکار ناپذیر برای رهبران ناتو تبدیل شده بود.

۱- مبانی نظری پژوهش؛ رویکرد موازنه تهدید

مطابق نقطه نظرات کنت والتز پدر نو واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل، استیلاجویی و کسب موقعیت هژمونیک در محیط آشوب زده، هدف نهایی همه دولت‌ها و واحدهای تشکیل دهنده نظام بین‌الملل به شمار می‌آید. بنابراین، واحدهایی که درصدد مقابله با چنین دولت‌هایی بر می‌آیند، دو راه بیشتر ندارند؛ یا اینکه از نظر عده و عده خودشان را به سطح دولت‌های استیلا جو برسانند (موازنه درونی) و یا اینکه اقدام به برقراری موازنه بیرونی (سیاست اتحاد و ائتلاف) با کشورهای طالب وضع موجود نمایند. در واقع والتز محور اصلی تحلیل‌های خود را بر این مقوله مهم و اساسی استوار ساخته که برای حفظ و تأمین امنیت ملی می‌بایستی در برابر کشورها یا واحدهایی که اقدام به افزایش و یا تقویت بنیه نظامی و دفاعی خود می‌کنند، دست به ایجاد اتحاد و توازن زد؛ خواه این توازن از نوع بیرونی باشد یا درونی. (Waltz, 1979)

در مقام پاسخگویی و انتقاد نسبت به چنین تحلیل‌هایی بود که استفان والت نظریه موازنه تهدید خود را در کتاب **ریشه‌های اتحاد** مطرح ساخت. به نظر وی این تصور که اتحادها در برابر قدرت شکل می‌گیرند، تصور غلط و باطلی است. موازنه‌ها بیش از آنکه در برابر قدرت شکل بگیرند، در برابر تهدید ایجاد می‌شوند. به اعتقاد والت کشورهای قدرتمند لزوماً تهدید زا نیستند، بلکه در این میان می‌توان کشورهای را یافت که با وجود اینکه فاقد مؤلفه‌های قدرتی‌اند، اما تهدیدی جدی علیه امنیت بین‌المللی به شمار می‌آیند. تهدید نیز به نوبه خود، تابعی است از نزدیکی جغرافیایی، توانمندی‌های تهاجمی و درک نیت دولت‌ها. (Walt, 1990:6)

استفان والت به منظور تعمیق بخشی به نظریه خود و همچنین کم اثر ساختن نظریه موازنه قوای کنت والتز، از واژه تصور تهدید^۱ که بیشتر یک مفهوم سازه‌انگارانه است، بهره

^۱ - Threat perception

می‌گیرد. در نظریه کنت والتز دولت‌ها همواره اسیر و زندانی یک معمای پیچیده امنیتی‌اند که از تلاش آنها برای دستیابی به امنیت بیشتر ناشی می‌شود. در این نظریه تفکیک این مسئله که فلان کشور قصد و نیتش از ازدیاد قدرت، تقویت بنیه دفاعی است یا سیاست تجاوزکارانه، بسیار سخت و دشوار است. استفان والت با پیش کشیدن مفهوم "تصور تهدید" خواسته یا ناخواسته به حل این مشکل پرداخته است؛ به اعتقاد او این مهم نیست که یک کشوری قصد ازدیاد قدرت و یا توانمندی‌های نظامی خود را دارد، بلکه در درجه اول این مسئله مهم و اساسی به نظر می‌رسد که چه تصویری در اذهان عمومی در خصوص آن بازیگری که قصد افزایش قدرت خود را دارد، وجود دارد. بنابراین از نظر والت موازنه‌ها و اتحادها نه در برابر منابع قدرتمند، بلکه بیشتر در برابر منابع تهدیدزا ایجاد می‌شوند. در ادامه تلاش می‌شود بر اساس چارچوب نظری مطرح شده، گسترش و پایایی اتحاد ناتو را مورد بررسی و مطمح نظر قرار دهیم.

۲- تاریخچه شکل‌گیری و اقدامات ناتو در دوران جنگ سرد

اروپای ویران شده حتی با وجود تشکیل پیمان دفاعی موسوم به بروکسل که با همکاری پنج کشور انگلیس، فرانسه، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ در تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۴۸ ایجاد شد، به هیچ وجه توان رویارویی و ایجاد سدی مستحکم در مقابل سیاست‌های توسعه طلبانه شوروی را در خود نمی‌دید. بنابراین با دعوت از کشورهای کانادا و ایالات متحده، تصمیم به توسعه و گسترش این پیمان تا آنسوی آتلانتیک را گرفتند. به همین منظور در ششم ژوئیه ۱۹۴۸ مذاکرات مربوط به تشکیل پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، میان اعضای پیمان بروکسل و ایالات متحده آمریکا و همچنین کانادا آغاز گردید. در این مذاکرات که تا نهم سپتامبر همان سال ادامه داشت، بر ایجاد یک پیمان دفاعی میان کشورهای دو سوی آتلانتیک در چارچوب منشور سازمان ملل متحد توافق گردید. با این وجود نخستین گام عملی در شکل‌گیری پیمان ناتو در حقیقت در دهم دسامبر ۱۹۴۸ میان نمایندگان هفت کشور فوق‌الذکر تحقق یافت. در همین راستا دیگر کشورهای اروپایی نظیر جمهوری ایرلند، سوئد، ایسلند، نروژ، دانمارک، پرتغال و ایتالیا نیز نسبت به پیوستن به این پیمان ابراز تمایل و آمادگی کردند. (دارمی، ۱۳۸۶: ۲۴) و سرانجام این پیمان دفاعی پس از تصویب در پارلمان هر یک از کشورهای امضاء کننده

در ۲۴ آگوست همان سال لازم الاجرا گردید. لازم به ذکر است که اعضای ناتو از آن جایی که ترکیه و یونان را نیز در خطر مبتلا شدن به ویروس کمونیسم می‌دیدند با درخواست عضویت آنها موافقت و بدین منظور این پیمان دفاعی نخستین دور گسترش خود را در فوریه ۱۹۵۲ تجربه کرد. شایان ذکر است که ناتو در دوره‌های بعدی گسترش خود به ترتیب آلمان غربی (۱۹۵۲) و اسپانیا (۱۹۸۲) را به عنوان اعضای جدید خود معرفی نمود.

با وجود نقش انکارناپذیر این نهاد نظامی در ایجاد و برقراری یک سد دفاعی مستحکم در برابر توسعه‌طلبی روسها در دوران جنگ سرد، اختلاف نظرهای شدیدی نیز میان اعضاء ناتو به خصوص در سال‌های اولیه شکل‌گیری آن حاکم بود. بیشتر این اختلافات مربوط به سیاست‌های خودسرانه امریکا و عدم مشاوره با دیگر اعضاء در مسائل بین‌المللی مثل بحران موشکی کوبا بود. دولت فرانسه به عنوان اعتراض نسبت به چنین سیاست‌هایی از سوی ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۶۶ خروج خود را از بخش نظامی ناتو اعلام نمود. (آقایی، ۱۳۸۸)

۳- حیات ناتو در دوران پس از جنگ سرد

فلسفه وجودی این پیمان نظامی، ایجاد کمر بند امنیتی به دور دموکراسی‌های غربی و نیز محاصره کمونیسم و اعمار آن بود. (دارمی، ۱۳۸۶: ۲۴) بنابراین با از بین رفتن خطر کمونیسم و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، تأسیس دموکراسی‌های نوپا در کشورهای سابقاً کمونیست، دیگر دلیلی باقی نمی‌ماند تا ناتو این محصول جنگ سردی، به فعالیتش در عرصه نظام بین-الملل ادامه دهد. اینها در واقع دلایلی بودند که فلسفه وجودی ناتو را در دنیای پس از جنگ سرد به چالش می‌کشیدند. اما ما معتقدیم که همین مسایل در کنار تهدیداتی نظیر ترس از تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، خود دلیلی بودند برای اینکه دولت‌های عضو ناتو را به ادامه حیات در دوران پس از جنگ سرد متقاعد سازند.

۳-۱- ترس از قدرت‌یابی مجدد روس‌ها

در دایره تحلیل‌های استراتژیک ناتو، سقوط شوروی به معنای رفع خطر و تهدیدات امنیتی از پیکره جوامع اروپایی نبود. از نظر رهبران ناتو، روسیه هر چند بعد از فروپاشی و تجزیه شوروی در حد و اندازه‌های یک قدرت منطقه‌ای ظاهر شده بود، اما وارث تمام امکانات، تسلیحات نظامی و سرزمین‌های اصلی شوروی سابق تلقی می‌شد و بنابراین می‌توانست در

فرستی مناسب و با رهایی از بحران‌ها و چالش‌های داخلی، صلابت و اقتدار خود را بازجسته و خطری بزرگ برای کشورهای عضو ناتو و به طور کلی امنیت اروپا-آتلانتیک به شمار آید. در سال ۱۹۸۰، امپراتوری شوروی ۲۲/۴ میلیون کیلومتر مربع معادل هفت برابر هندوستان و ۲/۵ برابر امریکا مساحت داشت. در اوایل سال ۱۹۹۲، قلمرو روسیه به نسبت‌های قرن هفتم تقریباً معادل ۱۷ میلیون کیلومتر مربع تقلیل یافت. (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۸) با این وجود این کشور وارث تمام امکانات نظامی و زرادخانه‌هایی شد که با بودجه و هزینه‌های نظامی تمامی جمهوری‌های تشکیل دهنده شوروی سابق، تهیه و ساخته شده بودند. همچنین ۷۶/۲ درصد قلمرو سرزمینی، نیمی از جمعیت، ۹۰ درصد نفت خام، ۷۰ درصد منابع طلا و در نهایت بخش مهمی از گاز طبیعی اتحاد جماهیر شوروی به این کشور منتقل شد. (سازمند، ۱۳۹۰: ۳۵-۳۶) در مقابل سایر جمهوری‌های تشکیل دهنده این امپراتوری چیزی جزه خشم، نفرت، تجزیه طلبی و بحران‌های شدید قومی نصیبشان نشد. بر همین اساس، این تنها روسیه بود که می‌توانست در میان کشورهایی که پس از فروپاشی شوروی در صحنه بین‌الملل ظاهر شدند، توانایی تبدیل شدن به یک قدرت جهانی را دارا باشد. بنابراین از اوایل دهه ۱۹۹۰، این کشور تلاش کرده است تا نقش خود را در سیاست بین‌الملل بازیابد و برای بازیابی این نقش اقدامات مختلفی را انجام داده و از ابزارهای مختلفی نیز بهره گرفته است. (همان) رهبران ناتو با آگاهی کامل از این مسئله از همان آغاز تلاش کردند تا با اقدامات و ترفندهای متعدد، مانع از قدرت‌یابی و ظهور مجدد این کشور به عنوان یک رقیب منطقه‌ای و جهانی گردند. سیاست گسترش به شرق و منزوی ساختن فدراسیون روسیه نمونه‌ای از اقداماتی به شمار می‌آید که رهبران ناتو در جهت خنثی سازی و ظهور مجدد روسیه به عنوان یک خطر برای امنیت و ثبات اروپا به عمل آورده‌اند.

۳-۲- ترس از بی‌ثباتی ناشی از کشورهای سابقاً کمونیست اروپای شرقی

علاوه بر دغدغه‌ها و نگرانی‌های رهبران ناتو در خصوص قدرتمند شدن مجدد روسیه در دوران پس از جنگ سرد، بی‌ثباتی ناشی از تغییر نظام‌های سیاسی کشورهای سابقاً کمونیست را نیز می‌توان دلیلی متقن برای ادامه حیات و بقای پیمان آتلانتیک شمالی در نخستین روزهای پس از جنگ سرد برشمرد. تجربه نیم قرن حضور کمونیسم در اروپای شرقی چنان

در سیاست، فرهنگ، اقتصاد و اجتماع آنان نفوذ کرده بود که تغییر آن به آسانی و در کوتاه مدت امکان پذیر به نظر نمی‌رسید. جوامع اروپای شرقی اما خیلی سریع‌تر از آنچه که پیش بینی می‌شد، پذیرای اصلاحات و دگرگونی‌های اساسی در حوزه‌های مختلف شدند. این اصلاحات و دگرگونی‌های شتاب زده هر چند نفرت آنان را از کمونیسم به نمایش می‌گذاشت، اما برای رهبران و استراتژیست‌های ناتو موضوع بسیار متفاوت‌تر از آنچه که همگان تصور می‌کردند، در نظر گرفته می‌شد. استقرار نهادهای دموکراتیک و مدنی بلافاصله پس از سقوط شوروی و بی‌اعتباری کمونیسم امری خوشایند به نظر می‌رسید، اما این سؤال را برای رهبران ناتو مطرح می‌ساخت که آیا دولت‌های جوامع مزبور در ادامه راه قادر خواهند بود بر چالش‌ها و بحران‌هایی که ذاتی چنین نظام‌هایی نیز می‌باشد غلبه کرده و مانع از استقرار دوباره نظام‌های سیاسی اقتدارگرا در این کشورها گردند؟ براساس منطق همسایگی همچنین این سؤال مطرح بود که چگونه می‌توان از شیوع ناامنی و بی‌ثباتی به کشورهای اروپایی عضو ناتو ممانعت به عمل آورد؟ رهبران ناتو دو راه بیشتر نداشتند؛ اول اینکه جهت جلوگیری از شیوع بی‌ثباتی در کشورهای اروپایی عضو ناتو، تصمیم به ادامه حیات این نهاد جنگ سردی که به زحمت میانشان حاصل شده بود می‌گرفتند. دوم اینکه جهت تقویت و تثبیت دموکراسی در کشورهای اروپای شرقی، پذیرش عضویت آنها را در دستور کار قرار می‌دادند. راه حل دوم اما خیلی دیر حالت عملی و عینی به خود گرفت. به این دلیل که بنیان‌گذاران ناتو از همان ابتدا به طور شفاف بیان داشته بودند که فقط کشورهایی می‌توانند به عضویت ناتو در بیایند که نه تنها دموکراسی را پذیرفته باشند، بلکه منطق آن را نیز در تمام شئون سیاسی و اجتماعی خود مورد لحاظ قرار دهند. شرط مورد نظر به دلیل شیفتگی بیش از حد کشورهای اروپای شرقی جهت عضویت در ناتو خود عاملی محرک و تأثیرگذار در تقویت دموکراسی و ثبات در کشور-های مزبور بود. بنابراین تا زمانی که فرایند دموکراتیزه شدن این کشورها تکمیل نشده بود، موضوع پذیرش عضویت آنان در ناتو عملاً بی‌اعتبار تلقی می‌شد. تنها در سال ۱۹۹۹ بود که طی فرایندی دولت‌های لهستان، چکسلواکی و مجارستان توانستند مجوز عضویت در ناتو را به دست بیاورند.

۳-۳- تروریسم و موضوع مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی

با وجودی که تا سال ۲۰۰۱ میلادی و بروز حوادث تروریستی یازدهم سپتامبر موضوع مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی برای رهبران ناتو حالت عملیاتی پیدا نکرده بود، اما موضوعات مزبور از همان نخستین روزهای پایان جنگ سرد دغدغه‌ها و نگرانی‌های عمده رهبران ناتو را تشکیل می‌داد. در طول دوران چهل و پنج ساله جنگ سرد، کشورهای عضو ناتو به رهبری ایالات متحده آمریکا به منظور غلبه بر اتحاد جماهیر شوروی و ممانعت از توسعه طلبی روس‌ها، موضوع حمایت از کشورهای در معرض سقوط و نیز گروه‌های مبارزی را در دستور کار قرار دادند که از همه نظر با آنان در تناقض کامل قرار داشتند. برای مثال زمانی که شوروی (۱۹۷۹) افغانستان را به اشغال نظامی نیروهای خود درآورد، کشورهای غربی به رهبری ایالات متحده آمریکا حمایت‌های مالی و نظامی گسترده‌ای را از مجاهدینی که در راه آزاد سازی افغانستان پیکار می‌کردند، به عمل آوردند. با خروج نیروهای سرخ از افغانستان مسئله اساسی برای رهبران غربی، سلاح‌هایی بود که در اختیار گروه‌های اسلام‌گرا قرار داده بودند. نگرانی عمده این بود که گروه‌های مزبور نه تنها با ایدئولوژی کمونیسم، بلکه با هر نوع آموزه‌ای که در تضاد با ایدئولوژی سلفیسم و وهابیت قرار داشت، سر ستیز داشتند. بنابراین لیبرال-دموکراسی‌های غربی هدف بعدی این گروه‌ها بودند. حفظ نهاد نظامی ناتو جهت غلبه بر این چالش‌های امنیتی به ضرورتی انکارناپذیر تبدیل شد. حمله گروهک تروریستی القاعده در تاریخ یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی به برج‌های دوقلوی ایالات متحده آمریکا به این تصورات جامعه عمل پوشاند. در تاریخ یاد شده، یازده تروریست که جزو اعضای شبکه القاعده بودند، تقریباً به طور همزمان چهار هواپیمای تجاری را از فرودگاه دالاس، نیویورک و بوستون ربودند. دو هواپیما از این چهار هواپیما به مرکز تجارت جهانی در نیویورک اصابت کرد و باعث تخریب برج دوقلوی مرکز تجارت جهانی شد. هواپیمای سوم به ساختمان پنتاگون در واشنگتن دی سی و چهارمی نیز به گفته شاهدان می‌خواست به ساختمان کنگره یا کاخ سفید اصابت کند که به خاطر مقاومت مسافران هواپیما در میدانی در غرب پنسیلوانیا سقوط کرد. این حملات در طول تاریخ آمریکا و از زمان بمباران بندر پرل هاربور، ویران کننده‌ترین حملات تروریستی و وحشتناک ترین آن بوده است. یک روز بعد از این حادثه، شورای آتلانتیک

شمالی تشکیل جلسه داد تا در مورد حملات تروریستی بحث و گفتگو کند و در نهایت بیانیه‌ای را در اعلام همبستگی ناتو با ایالات متحده منتشر کرد. مهمتر از همه ناتو برای نخستین بار در طول حیات خود به ماده پنج توسل جست که این امر با توجه به تصمیم‌گیری بر اساس اصل اجماع در ناتو، واکنشی بسیار سریع نسبت به تحولات مزبور به شمار می‌رفت. (مدکالف، ۱۳۸۸: ۴۶) به دنبال آن، هواپیماها و کشتی‌های جنگی ناتو به سوی ایالات متحده روانه شدند و مقدمات انجام عملیات نظامی توسط این سازمان در بیرون از خاک اروپا فراهم آمد. به این ترتیب هنگامی که در هفتم اکتبر ۲۰۰۱، حمله آمریکا و انگلیس به افغانستان در قالب مبارزه با گروه تروریستی القاعده آغاز شد، اعضای ناتو حمایت کامل خود را از این اقدام ابراز داشتند. همچنین هواپیماهای آواکس و موشک‌های کروز این سازمان، برای مشارکت در عملیات ضد تروریستی در افغانستان، در اختیار ایالات متحده قرار گرفت. (کولایی و تیشه یار، ۱۳۸۶: ۸۶) لازم به توضیح است که بحران مزبور هم مجدداً منطقه خاورمیانه را به مرکز ثقل راهبردهای امنیتی کشورهای عضو ناتو تبدیل ساخت و هم اینکه چالش‌ها و تهدیدات امنیتی نوینی نظیر تروریسم و بنیادگرایی و همچنین سلاح‌های کشتار جمعی را فراروی رهبران ناتو گذارد. از نظر رهبران ناتو و به ویژه کشورهای قدرتمند در این مجموعه امنیتی نظیر ایالات متحده آمریکا که هزینه‌های سنگینی را نیز در حوادث مزبور متحمل شده بود، مبارزه ریشه‌ای با این بحران‌ها در گرو دموکراتیک شدن کشورهای خاورمیانه قرار داشت. در واقع آنها با پیروی از این نظریه که دموکراسی‌ها هیچگاه به جنگ هم نمی‌روند (Doyle, 1983)، درصدد برآمدند تا از این طریق با چالش‌های مزبور به مبارزه برخیزند. به نظر رهبران ناتو تنها به این دلیل که بنیادگرایان نتوانسته‌اند در چارچوب نظام‌های سیاسی اقتدارگرای منطقه، به خواسته‌های مدنی خود دست پیدا کنند به سمت فعالیت‌های تروریستی روی آورده‌اند و با دموکراتیک شدن جوامع آنان می‌توان به میزان زیادی از شدت چنین فعالیت‌هایی کاست. حمله به افغانستان در قالب ائتلاف بین‌المللی و روی کار آمدن رژیم دموکراتیک در این کشور توسط رهبران ناتو در راستای چنین تحلیل‌هایی قابل ارزیابی و بررسی می‌باشد.

با این وجود هر اندازه مسئله مبارزه با تروریسم و حمله به افغانستان برای ریشه کنی این معضل بین‌المللی مورد توافق اعضا و کشورهای عضو ناتو بود، موضوع مبارزه با سلاح‌های

کشتار جمعی و نیز حمله به عراق که به زعم مقامات کاخ سفید تروریست‌های القاعده را در حمله به خاک ایالات متحده آمریکا مورد حمایت قرار داده بودند، به چالشی اساسی برای سازمان ناتو تبدیل شد. از طرفی کشورهای آن سوی آتلانتیک یعنی آمریکا و کانادا معتقد بودند عراق از جمله کشورهایی است که علی‌رغم انهدام موشک‌های دور برد آن کشور در جنگ دوم خلیج فارس، همچنان توانایی ویژه‌ای در ساخت و تکثیر چنین سلاح‌هایی دارد. علاوه بر این اطمینان کافی نیز از نابودی سلاح‌های کشتار جمعی در عراق را نیز نداشتند. در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۳ بوش می‌گوید: صدام می‌تواند در هر لحظه که بخواهد سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی را به تروریست‌ها بدهد، پس بنابراین خطری جدی برای آمریکا محسوب می‌شود. (الهی، ۱۳۹۱: ۳۷۴) وی عراق را به عنوان مکانی برای تروریست‌ها در نظر می‌گرفت که از طریق آن می‌توانستند سلاح‌های کشتار جمعی مورد نیاز خود را به دست آورده و در نتیجه امنیت ملی آمریکا را با خطری جدی مواجه سازند. (Boaduo & Adu, 2012: 93) از طرفی نیز کشورهای این سوی آتلانتیک و اروپایی ناتو معتقد بودند هر چند که سلاح‌های کشتار جمعی تهدیدی جدی علیه کشورهای عضو ناتو محسوب می‌شوند، اما موضوع آنقدر حاد و چالش‌آفرین نیست که به منبعی فوری از تهدید برای امنیت اروپا و کشورهای عضو ناتو تبدیل شود. در نهایت این حمله علی‌رغم مخالفت اعضای اروپایی ناتو- به غیر از انگلیس- و همچنین شورای امنیت سازمان ملل متحد در مارس ۲۰۰۳ آغاز و در مدتی کمتر از یک ماه (نوزده روز) و بدون مقاومت جدی ارتش عراق خاتمه یافت. (الهی، ۱۳۹۱: ۳۷۴) اما آنچه که از این بحران و به تبع آن یکجانبه‌گرایی صورت گرفته توسط ایالات متحده آمریکا بر جای ماند، عدم یکپارچگی و انسجام درون این اتحادیه (ناتو) بود. شکی نیست که سیاست گسترش و توسعه ناتو، به حاکمیت ارزش‌های لیبرال دموکراسی در میان کشورهای اروپایی و نیز به تقویت صلح و ثبات در حوزه یورو-آتلانتیک منجر شده است. (Frydrych, 2008: 35) اما روند گسترش آن در منطقه خاورمیانه که بعد از حملات یازده سپتامبر و با حضور در افغانستان و ایجاد پایگاه‌های نظامی در منطقه شکلی واقعی و عملی به خود گرفته، نه تنها به گسترش ارزش‌های دموکراتیک و به تبع آن کاهش تحرکات تروریستی و ریشه‌کن شدن بنیادگرایی و مباحثی از این دست منجر نشده، بلکه روز به روز بر شدت و حدت آن نیز افزوده شده است.

۴- تبیین یافته‌ها

اعتقاد و باور عمده در سراسر دوران جنگ سرد این بود که کمونیسم بر روی فقر رشد و نمو می‌یابد. لذا اروپای درگیر در دو جنگ جهانی خانمان سوز که متحمل ضرر و زیان‌های قابل توجهی از نظر اقتصادی گردیده بود، برای افتادن به دامان کمونیسم در مقایسه با سایر مناطق جهان بسیار مستعدتر به نظر می‌رسید. به ویژه آنکه اتحاد جماهیر شوروی بعنوان حامی و حامل اصلی این ایدئولوژی، تا قلب این قاره پیش تاخته بود. بنابراین اروپای غربی و آن دسته از کشورهای اروپایی که هنوز کمونیسم در آنجا ریشه ندانیده بود و به عبارتی به سرنوشت تلخ قسمت‌های شرقی این قاره گرفتار نشده بودند، در مقابل اتحاد جماهیر شوروی تا دندان مسلح دو راه بیشتر نداشتند؛ یا اینکه دست به موازنه درونی می‌زدند که در این صورت می‌بایست آن چنان توان تسلیحاتی و نظامی خود را تقویت می‌کردند که قادر می‌شدند به صورت منفرد با این تهدید امنیتی مقابله نمایند. دومین راه چاره این بود که در چارچوب موازنه بیرونی و از طریق برقراری سیاست اتحاد و ائتلاف به طور دسته جمعی با ایدئولوژی کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی مقابله می‌کردند. راهبرد نخست به دلایل ذکر شده عملاً در یدیه و توان دولت‌های مزبور نبود و بنابراین این نیاز در جوامع اروپای غربی احساس شد که برای مقابله با ایدئولوژی کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی، می‌بایست خود را به یک سیستم امنیت جمعی مجهز ساخته و از این طریق به مقابله با توسعه طلبی روس‌ها مبادرت ورزند. این سد دفاعی که قرار بود جوامع اروپای غربی را حول موضوع مقابله با نفوذ کمونیسم گردهم آورد، معاهده بروکسل نام داشت که توسط کشورهای بریتانیا، فرانسه، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ در اوائل سال ۱۹۴۸ پا به عرصه وجود گذاشت. اما از آنجایی که اعضای پیمان مزبور توانایی مقابله با تهدیدات امنیتی برآمده از ایدئولوژی کمونیسم را همچنان خارج از توانایی خود می‌دیدند، در تابستان ۱۹۴۸ تصمیم به گسترش این پیمان تا آن سوی آتلانتیک را گرفتند. بدین ترتیب با دعوت از کشورهای کانادا و ایالات متحده امریکا و همچنین دولت‌های اروپایی ایتالیا، نروژ، دانمارک، پرتغال و سوئد و انجام یک سلسله مذاکرات با کشورهای مزبور، معاهده بروکسل در تاریخ چهارم آوریل ۱۹۴۹ با پیمان آتلانتیک شمالی ادغام و ناتو به منصفه ظهور رسید.

به تأسی از ماده ۱۰ پیمان که اعضای مؤسس را ملزم به پذیرش اعضای جدید در صورت دارا بودن شرایط عضویت می‌ساخت، ناتو برای اولین بار در سال ۱۹۵۲ با پدیده گسترش مواجه شد. در این سال از آن جایی که یونان و ترکیه بیش از سایر کشورهای اروپایی خطر آلوده شدن به ویروس کمونیسم را احساس می‌کردند، به عضویت ناتو درآمدند. ناتو در دومین دور گسترش خود در دوران جنگ سرد در سال ۱۹۵۵ آلمان غربی و در سومین دور گسترش، با قبول درخواست عضویت اسپانیا در سال ۱۹۸۲ تعداد اعضای خود را به عدد شانزده رساند. این همه در واقع به منظور افزایش توان دفاعی ناتو و نیز کاهش آسیب پذیری آن در مقابل نفوذ کمونیسم صورت می‌پذیرفت. پایان جنگ سرد، باعث شد تا مناظره‌ای اساسی در خصوص پایایی ناتو شکل گیرد. با این وجود و علی‌رغم اختلافات و مناظرات پیش آمده، اعضای ناتو موفق شدند وحدت و انسجام خود را مجدداً احیاء و آن را با چالش‌های امنیتی اروپا و سایر مناطق جهان در فضای بعد از جنگ سرد تطبیق دهند. قدرت یابی مجدد روس‌ها که وارث بلامنازع بمب‌های اتمی و زرادخانه‌های هسته‌ای اتحاد جماهیر شوروی سابق بودند و بی‌ثباتی ناشی از تغییر نظام‌های سیاسی کشورهای سابقاً کمونیست اروپای شرقی و اعضای سابق پیمان ورشو بعنوان رقیب نهادی ناتو که در همسایگی کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی قرار داشتند، از جمله چالش‌ها و تهدیدات بنیادینی بودند که عمده توجهات و نگرانی‌های رهبران ناتو را بعد از جنگ سرد و فروپاشی شوروی به خود اختصاص می‌دادند. ترس از تروریسم که نمایانگر جایگزینی ایدئولوژی سبز به جای ارتجاع سرخ در دنیای پس از جنگ سرد بود و نیز خطر گسترش سلاح‌های کشتار جمعی از جمله دیگر چالش‌ها و تهدیداتی به شمار می‌آمدند که کشورهای غربی را متقاعد به حفظ این نهاد نظامی می‌ساختند. حمله گروهک تروریستی القاعده در تاریخ یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی به برج‌های دوقلوی ایالات متحده امریکا نشان داد که این تصورات چندان هم اشتباه نبودند. وقوع حوادث یازدهم سپتامبر در سال ۲۰۰۱ میلادی، مباحث امنیتی نوینی نظیر بنیادگرایی و تروریسم و همچنین تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی را به دایره تحلیل‌های رهبران و استراتژیست‌های ناتو وارد ساخت. این تهدیدات و چالش‌های امنیتی نوین نشان می‌داد با وجود رفع خطر کمونیسم و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، تهدیدات امنیتی جدیدی بروز کرده که این بار نه از

جانب قدرتی بزرگ و توانمند از نظر نظامی و تسلیحاتی، بلکه از جانب منابعی صورت می‌گیرند که هر چند فاقد مؤلفه‌های لازم قدرتی‌اند، اما تهدیدی جدی علیه ثبات و امنیت اروپا و به طور کلی کشورهای عضو این پیمان به شمار می‌آیند و تا زمانی که چنین تصوراتی وجود داشته باشد، روند گسترش و ادامه حیات ناتو امری طبیعی و ضروری به نظر می‌رسد. همانگونه که استفان والت معتقد است هدف اولیه دولت‌ها از اتحاد، موازنه در برابر تهدیدات است. تهدید نیز به نوبه خود تابعی است از نزدیکی جغرافیایی، توانمندی‌های تهاجمی و درک نیت دولت‌ها. (Walt, 1990:6) برای مثال در خصوص بحث سلاح‌های انهدام فراگیر بین کشورهای عضو ناتو این مسئله مطرح بود که موضوع برخورداری از این سلاح‌ها و همچنین نیت توسل به آنها دو حوزه کاملاً متفاوت از هم را تشکیل می‌دهند. در این رابطه بسیاری دیگر از کشورها و واحدهای تشکیل دهنده نظام بین‌الملل بوده و یا هستند که از توانمندی‌های بالایی در خصوص ساخت و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی برخوردارند، اما چون درک و برداشت رهبران ناتو از رژیم صدام به گونه‌ای بود که برای امنیت و ثبات اروپا و کشورهای آن سوی آتلانتیک خطرناک جلوه می‌نمود، بنابراین مشمول قانون مبارزه با سلاح‌های انهدام فراگیر و کشتار جمعی قرار گرفت. هر چند برخی از کشورهای عضو ناتو، مخالفت صریح خود را با این حمله مطرح ساختند، اما موضوع برای متحدان مدیترانه‌ای ناتو بویژه ترکیه که از نظر جغرافیایی در مرجع و مرکز تهدید و بحران قرار داشت، کاملاً متفاوت بود. از این گذشته از آن جایی که سلاح‌های بیولوژیکی و به ویژه سلاح‌های شیمیایی می‌تواند بطور پنهانی و مخفیانه تولید و تکثیر شوند، ارزیابی توانمندی‌های یک کشور بسیار مشکل است. کشورهای عضو ناتو با وجود اینکه سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی این کشور را در جنگ دوم خلیج فارس بطور کامل نابود ساخته بودند، اما رهبران کاخ سفید و به ویژه جرج بوش معتقد بودند این کشور هم‌چنان از توانایی ویژه‌ای در ساخت و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی برخوردار است. بنابراین برای غلبه بر این دغدغه و معمای امنیتی در تاریخ مارس ۲۰۰۳ با ادعای منهدم ساختن سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی به این کشور حمله و بعد از نوزده روز جنگ توانست رژیم عراق را ساقط و خاک این کشور را به اشغال نظامی نیروهای خود درآورد. به هر حال یافته‌های تحقیق حکایت از آن دارد که برخلاف نظریه موازنه قوای کنت والتز ائتلاف‌ها و

اتحادهای بین‌المللی صرفاً در برابر قدرت‌ها و دولت‌های قدرتمند شکل نمی‌گیرند. بلکه ممکن است گاهی در برابر تهدیداتی ایجاد شوند که هر چند حالت عینی و عملی به خود نگرفته‌اند و نیز فاقد منابع لازم قدرتی‌اند، اما می‌توانند به نوبه خود ثبات و امنیت بین‌المللی را با خطرات و چالش‌های عدیده‌ای مواجه سازند. به نظر استفن والت این تصور که اتحادها در برابر قدرت شکل می‌گیرند، تصور غلط و باطلی است. موازنه‌ها بیش از آنکه در برابر قدرت شکل بگیرند، در برابر تهدید ایجاد می‌شوند. این تهدید ممکن است حالت ذهنی داشته باشد و یا اینکه از جانب منابع فاقد قدرت تولید شوند. تهدیدات الزاماً حالت عینی و بالفعل ندارند. کشورهای قدرتمند نیز لزوماً تهدیدزا نیستند. این در حالیست که در نظریه موازنه قوای کنت والتز یک موازنه زمانی شکل می‌گیرد که اولاً تهدید حالت عملی و عینی به خود بگیرد و در ثانی از جانب واحدهایی صورت بگیرد که یک کشور به تنهایی و با تمام امکانات و تجهیزات نظامی و لجستیکی خود قادر به مقابله و مهار آن نباشد. می‌توان چنین ابراز داشت که نظریه موازنه قوای کنت والتز به درستی شکل‌گیری ناتو را به ما توضیح می‌دهد، اما فاقد توان لازم جهت تبیین پایایی و گسترش آن می‌باشد و این نظریه موازنه تهدید استفن والت هست که از توان توضیحی بالایی در تبیین پایایی و گسترش ناتو برخوردار است.

نتیجه‌گیری:

در این نوشتار تلاش شد بر اساس رویکرد موازنه تهدید استفن والت، پایایی و گسترش ناتو این نهاد جنگ سردی را مورد بررسی و قرار دهیم. پیش از فرمول بندی این نظریه توسط استفن والت، شاید تنها نظریه‌ای که می‌توانست به خوبی شکل‌گیری اتحادها را توضیح و توجیه نماید، رویکرد موازنه قوای کنت والتز در روابط بین‌الملل بود. طبق نظر او این ماهیت آنارشیک و آشوب زده نظام بین‌الملل است که مقوله قدرت را برای واحدهای تشکیل دهنده آن خطرناک جلوه داده و در نتیجه آنها را به سمت برقراری موازنه و اتحاد، ترغیب و تشویق نموده است. به باور او دولت‌ها و بازیگران سیاسی بین‌المللی تمام تمرکز و توان خود را بر این مهم استوار می‌سازند که منزلت و جایگاه خود را نسبت به هم‌تایانشان ارتقاء و وضعیت خود را در سطح نظام بین‌الملل بهبود بخشند. از نظر وی استیلاء جویی و کسب موقعیت هژمونیک در نظام بین‌الملل آشوب زده، هدف نهایی دولت‌هاست و از این رو واحدهایی که درصدد مقابله

با چنین دولت‌هایی بر می‌آیند، دو راه بیشتر ندارند؛ یا اینکه از نظر عده و عده خودشان را به سطح دولت‌های استیلا جو برسانند (موازنه درونی) و یا اینکه دست به ایجاد و تشکیل اتحاد و ائتلاف با کشورهای طالب وضع موجود بزنند. (موازنه بیرونی) این رویکرد هر چند از توان توضیحی بالایی برای شکل‌گیری و ایجاد پیمان آتلانتیک شمالی موسوم به ناتو برخوردار است و طی آن می‌توان به راحتی به این مسئله پی‌برد که چون کشورهای اروپای غربی به دلیل مشکلات ناشی از جنگ جهانی دوم عملاً در توانشان نبود که به صورت منفرد و جدا جلوی توسعه‌طلبی و پیشروی اتحاد جماهیر شوروی و ایدئولوژی کمونیسم را بگیرند. بنابراین رو به سیستم دفاع جمعی و یا به عبارت دقیق‌تر موازنه بیرونی آوردند، اما در توضیح اینکه چرا این نهاد جنگ سردی بعد از فروپاشی شوروی و رفع خطر کمونیسم، به حیات خود ادامه داده و نقشی اساسی را در ساختار نظام بین‌الملل بعد از جنگ سرد ایفا می‌نماید، پاسخ مناسبی ندارد. به عقیده نویسندگان مقاله حاضر، شاید تنها رویکردی که قادر باشد، ادامه حیات و پایداری این نهاد جنگ سردی را به صورت منطقی و عقلایی توضیح دهد، رویکرد موازنه تهدید استفان والت باشد. مطابق نظر او، این تصور که اتحادها در برابر قدرت شکل می‌گیرند، تصور غلط و باطلی است. موازنه‌ها بیش از آنکه در برابر قدرت شکل بگیرند، در برابر تهدید ایجاد می‌شوند. به اعتقاد والت کشورهای قدرتمند لزوماً تهدیدزا نیستند، بلکه در این میان می‌توان کشورهای را یافت که با وجود اینکه فاقد مؤلفه‌های قدرتی‌اند، اما تهدیدی جدی علیه امنیت بین‌المللی به شمار می‌آیند. براساس این رویکرد، تهدیدات و چالش‌هایی که کشورهای غربی را وادار به موازنه بیرونی نمود، نه تنها با فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی از بین نرفته‌اند، بلکه به شکل پیچیده و فزاینده‌ای رو به تزاید و گسترش نیز گذارده‌اند. بنابراین وجود پیمانی نظامی به نام ناتو، برای مقابله با چالش‌ها و تهدیدات دوران بعد از جنگ سرد نظیر تروریسم، بنیادگرایی، جلوگیری از تکثیر و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، بی‌ثباتی ناشی از تغییر نظام‌های سیاسی سابقاً کمونیست و مقابله با قدرتمند شدن مجدد روس‌ها امری ضروری و حیاتی به نظر می‌رسید.

منابع فارسی:

کتب

- آقایی، داوود (۱۳۸۸)، سازمان‌های بین‌المللی. تهران: انتشارات سرای عدالت
- الهی، همایون (۱۳۹۱)، خلیج فارس و مسایل آن. تهران: انتشارات قومس
- دارمی، سلیمه (۱۳۸۶)، ناتو در قرن بیست و یکم. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
- سازمند، بهاره (۱۳۹۰)، سیاست خارجی قدرتهای بزرگ، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
- کولایی، الهه (۱۳۹۰)، سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی، تهران: انتشارات سمت
- کولایی و دیگران (۱۳۸۶)، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی؛ دگرگونی در مأموریت‌ها و کارکردها، انتشارات دانشگاه تهران
- مدکالف، جنیفر (۱۳۸۶)، ناتو؛ گذشته، حال و آینده، مترجم: عسگر قهرمانپور بناب، تهران: انتشارات خرسندی
- هنس و دیگران (۱۳۹۰)، راهبردهای امنیتی ایالات متحده امریکا؛ قدرت از دست رفته، مترجمین: جانسیز و نیاکویی، انتشارات دانشگاه گیلان

منابع انگلیسی:

- Boaduo and Adu, Nana(2012), **Invasion of Iraq: introspective analysis of uslong term foreign policy in the Middle East**, journal of Political studies, vol. 19
- Doyle, Micheal(1983), **Kant liberal legacies and Foreign Affairs**, Philosophy Public Affairs, Vol.12.No.3, Summer
- Frydrych, Eunika(2008), **The debate on NATO expansion**, the Quarterly Journal, V.7,N.4, Fall
- Morreli, Vincent and et al(2009), **NATO enlargement:Albania, Corroatia and Possible Furture candidates**, Congressional Researches Service
- Walt, Stephen (1999), **The Origin of Alliances**, NY: Cornnel University Press.
- Waltz, Keneth (1979), **Theory of International Politics**, New York: Rondon House